

اولین

کشیبہا

حمیدہ رضایی (باران)



خودم را پیدا نمی‌کنم، نه میان این کتاب‌های خودشناسی و روان‌شناسی‌ای که دورم را گرفته‌اند، و نه لابه‌لای حرف و حدیث آن‌هایی که می‌خواهند من را به خودم باز گردانند. اصلاً مگر من از خودم بیرون آمده‌ام که حالا بخوام برگردم؟ مگر از این من تا آن یکی که آن‌جا روبه‌روی من، توی آینه ایستاده چقدر فاصله است؟! همانی که ادعا می‌کند آمده تا خلیفه او باشد، تا این بار امانت را که کوه‌ها و دریاها نپذیرفتند به دوش بکشد، همان منی که ابر و باد و مه و خورشید و فلک به خاطرش در کارند تا... تا چی؟ بقیه‌اش چه بود؟ ها یادم آمد، تا من نانی به کف آرم و به غفلت نخورم. غفلت، چه واژه سنگینی! غفلت از چی؟ از کی؟ نمی‌دانم، گیج‌م، گیج، کاش یکی جوابم را می‌داد، نه از آن‌ها که بنشینند و برایم صغرا و کبرا کنند، که هی افاضه فضل کند و معلوماتش را به رخم بکشد، نصیحت کند و ملامت و چه می‌دانم از این چیزها.

یکی می‌خواهم که حرفم را نگفته بشنود و دردم را نگفته بداند. می‌دانم، فقط خداست که نگفته می‌شنود و فقط اوست که... اما باور کن کمی شبیه او هم هست، کمی می‌شود این پایین هم ردی از او که آن بالاست پیدا کرد. لابد آن‌ها همان‌هایی‌اند که توانسته‌اند به آنچه باید می‌رسیدند، برسند؟ به خلیفگی او، لابد به خاطر همین است که مثل او نگفته‌ها را می‌شنوند و ندیده‌ها را می‌دانند. اصلاً مگر خودش نگفته «آن‌ها را که با فرایض و نوافل به من نزدیک می‌شوند دوست دارم و محبتم را نصیبتان می‌کنم و گوششان می‌شوم تا با آن بشنوند و چشمشان می‌شوم تا با آن ببینند؟» پس بی‌خود نیست که مثل او می‌شنوند و مثل او می‌بینند، بی‌خود نیست که می‌گویم کمی مثل او هم اینجا، این پایین پیدا می‌شود.

راستی چقدر مثل آن‌ها بودن زیباست، چقدر خلیفه او بودن لذت دارد؛ چه دارم می‌گویم، هنوز خودم را نشناخته به چه چیزها که فکر نمی‌کنم، خودم... راستی خودم کی هستم؟! تو نمی‌شناسی‌ام؟ اصلاً تو آن را که خلیفه اوست نمی‌شناسی؟ او که خدا چشم او است و خدا گوش او؟ او حتماً جواب سوال‌هایم را می‌داند. این‌طور نگاهم نکن! اگر تو باور نداری، من ایمان دارم. من او را دیده و شناخته‌ام، ساعت‌ها با او حرف زده‌ام، روزها و هفته‌ها. او می‌داند نگفته‌هایم را، هنوز رد پای او اینجا نزدیک من است. او به من گفته بود که کی‌ام و چه می‌خواهم. چرا فراموش کردم؟ چرا این‌قدر به ورق‌های کاهی این کتاب‌ها چسبیده‌ام؟

* حدیث قدسی

گرد دریمنے...

سیدعلی حسینی ایمنی

... درود بر تو که از همه ارجمندان و بزرگواران، ستایش شده‌تری!

درود بر تو که در پیشگاه خداوند، گرمی و ارجمندی!

درود بر تو که پروردگارت، با تو، از پس پرده، گفت‌وگو می‌کرد!

درود بر تو که در همه مسابقه‌ها [و امتحانات] (الهی) پیروز شده‌ای و از هیچ کس، عقب نمانده‌ای!

درود بر تو که عارف به حقانیت خویش بودی، او در برابر ناگواری‌ها تسلیم خداوند شدی!

درود بر تو ای واپسین فرستاده [که می‌دانیم و می‌دانی، امت ناسپاست] در انجام دستورهایت، کوتاهی کرد!

درود بر تو که هیچ کدام از آن چه را که مایه برتری‌ات بر دیگران بود، انکار نکردی!

درود بر تو که همه افزونی‌هایی را که از پروردگارت به تو رسیده بود، باور داشتی!

درود بر تو که به کتاب فرودآمده بر تو (قرآن) و به حلال‌کننده حلال‌ها و حرام‌کننده حرام‌ها (خداوند) ایمان داشتی.

نگاهی به زیارت حضرت رسول از بعید، مفاتیح‌الجنان.